

دکتر عیسی شهابی  
از گروه زبان آلمانی

## تحلیلی از استعمال «باید»

در شماره ۳ و ۴ سال جاری این مجله مقاله‌ای به قلم استاد ارجمند آقای دکتر باطنی تحت عنوان «استعمال باید در فارسی امروز» چاپ شده که قسمت اعظم آن بسیار محققانه و شامل موشکافیهای استادانه و نکات بسیار دقیقی درباره خصوصیات معنایی این فعل است و حق مطلب چنانکه باید ادا شده است. لکن بحث مختصری که راجع به خصوصیات صرفی این فعل بعمل آمده ناقص و فقط مبتنی بر طرز استعمال «باید» در فارسی امروز تهران است که متأسفانه صحیح به نظر نمی‌رسد. نگارنده انتظار داشت که آقای دکتر باطنی به این نکته اشاره فرمایند، ولی ایشان نه تنها چنین نکرده‌اند بلکه بر این اشتباه صحه هم گذارده‌اند. اینست که برای روشن شدن مطلب وارد این بحث شده موضوع را حلاجی می‌کنم و انتظار دارم که صاحب نظران (منجمله خود آقای دکتر باطنی) در آن استقصا بعمل آورده چنانچه صحیح بود آن را تایید و در غیر این صورت ارشاد فرمایند.

تا آنجا که نگارنده می‌تواند قضاوت کند استعمال فعل «باید» در تهران، همانطور که فوقاً اشاره شد، نادرست و برخلاف ساختار زبان فارسی و قواعد دستوری آن است. اینک توضیح مطلب: طبق یک قاعده کلی دستوری وقتی در جمله‌ای یک فعل کمکی وجود داشت، فعل اصلی در وجه التزامی استعمال می‌شود؛ و این

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
شماره ۴ سال ۲۱

قاعده استثنائی نمی‌شناسد. البته تردیدی نیست که «باید» فعل ناقصی است، یعنی فقط صیغه سوم شخص مفرد آن وجود دارد که به جای همه صیغه‌ها بکار می‌رود، ولی این ناقص بودن تأثیری در نحوه استعمال آن و صورت فعل اصلی تابع آن ندارد؛ یعنی (در مقام مقایسه با فعل مشابه آن «ناچار بودن») همانطور که می‌گوئیم: ناچاری بروی، ناچار است برود،... عینا می‌گوئیم: باید بروم، باید بروی، باید برود،... در این گونه موارد چنانچه عملی که فعل اصلی مبین آن است در زمان حال باشد این فعل در التزامی حال و اگر در گذشته باشد در التزامی گذشته بکار می‌رود و چون در فارسی وجه التزامی فقط یک زمان گذشته دارد، شق ثالثی برای استعمال فعل اصلی موجود نیست: باید برود، باید رفته باشد.

تا اینجا موضوع روشن است و اتفاق نظر حاصل، ولی از این به بعد است که اختلاف شروع می‌شود: در زبان فارسی از حذف «ن» از آخر مصدر، سوم شخص مفرد ماضی مطلق بدست می‌آید. این قاعده کلی است و حتی در مورد فعل «بودن» هم که سخت بی‌قاعدگی است صدق می‌کند. بنابراین هیچگونه دلیلی در دست نداریم که بگوئیم فعل «بایستن» استثناست و «باید»، و «بایست» که از حذف «ن» از آخر این مصدر حاصل می‌شود «با وجود اختلاف صورت نقش معنایی متفاوتی ندارند»<sup>۱</sup>. منتها باید توجه داشت که فعل «بایستن» مانند دو فعل «شدن» و «توانستن» به مقتضای طبیعت و خاصیت معنایی خود در موارد بسیاری شبیه به افعال وصفی بوده در نتیجه مفهوم استمرار دارد<sup>۲</sup>، نه افعالی که عمل آن‌ها انجام شده پایان می‌پذیرد<sup>۳</sup>. فعل «شدن» هر گاه مستقل باشد برای گذشته‌اش منجمله ماضی مطلق بکار می‌بریم و فی‌المثل می‌گوئیم «این کار عملی شد» ولی آنجا که فعل معین باشد ماضی استمراری می‌کنیم و می‌گوئیم «این کار را می‌شد عملی کرد» (ر. سطور

۱- مقاله آقای دکتر باطنی، شماره ۳ و ۴ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی سال

۲۰ ص ۱۲۹

۲- یعنی آن دسته افعالی که به آلمانی *durativ* یا *imperfektiv* می‌گویند.

۳- یعنی آن دسته افعالی که به آلمانی *perfektiv* می‌گویند.

بعدی). فعل «توانستن» هم تقریباً به همین گونه است، یعنی آنجا که معین باشد به جای ماضی مطلق، ماضی استمراری بکار می‌بریم، اعم از اینکه فعل اصلی بیان شود یا مستتر باشد: چرا به من سر نزدی؟ - سراسر هفته گرفتار بودم و نمی‌توانستم (بیایم). اما فعل بایستن چون منحصرأمعین است، برای زمان گذشته غالباً فقط ماضی استمراری آن بکار می‌رود. ولی به هر تقدیر مسلم این است که صورتهای صرفی «بایست» و «می‌بایست» واقعاً معنای گذشته دارد و استعمال آن دو برای زمان حال غلط است و حداکثر می‌توان گفت که جنبهٔ محلی دارد و ظاهراً خاص گویش تهرانی است.

حال اگر پذیرفته باشیم که فعل «بایستن» هم مانند همهٔ افعال دیگر دارای زمانهای حال و ماضی است (البته با این تحدید که فاقد زمانهای ماضی نقلی و بعید است و یا لااقل این زمانها استعمال نمی‌شود) می‌توانیم یک قدم جلوتر رفته ببینیم به چه دلیل باید فعل اصلی که بعد از این فعل قرار می‌گیرد تابع قاعده‌ای غیر از قاعدهٔ کلی باشد.

برای آنکه درك موضوع ساده‌تر باشد باز هم به سوازات فعل «بایستن» مترادف آن «ناچار بودن» راهم اختیار می‌کنیم. سوم شخص مفرد فعل اخیر به عنوان فعل کمکی همراه با فعل اصلی «رفتن» در زمانهای حال و ماضی مطلق می‌شود: ناچار است برود، ناچار بود برود. یعنی برای بیان وضع اجبار «او» در زمان گذشته، فعل کمکی را در ماضی مطلق استعمال کرده‌ایم بدون آنکه دست به ترکیب فعل اصلی بزنیم. منطق و قواعد دستوری حکم می‌کند که در مورد فعل «بایستن» نیز عیناً به همین گونه عمل کنیم و بگوئیم: باید برود، (می)بایست برود. بدین ترتیب واضح است که صورت «باید می‌رفت» بکلی غلط و باهیچک از سوازین و ضوابط دستوری منطبق نیست، زیرا فعل تابع فعل دیگر به هر حال باید در وجه التزامی باشد.

اینک موضوع را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم: می‌دانیم که در فارسی ضمیر

نامعین<sup>۱</sup> نداریم و هر وقت فاعل نامعلوم باشد در مواردی بکلی حذف می‌شود: «آورده‌اند، گویند...». یک مورد خاص استعمال فعل یا فاعل نامعلوم وقتی است که از افعال «توانستن» و «شدن» (و در ادبیات کلاسیک همچنین «شایستن») استفاده کنیم. در این صورت عیناً مانند زبانهای اروپائی فعل اصلی را به صورت مصدر بکار می‌بریم، منتها مصدر مرخم: می‌توان رفت، باید رفت، می‌شود رفت، (نشاید رفت). در ادبیات کلاسیک نه تنها در نظم بلکه در نثر هم گاهی مصدر کامل استعمال می‌شده، چنانکه سعدی می‌گوید: «ابناء جنس ما را نشاید که در حضرت پادشاهان جز بر استی سخن گفتن»<sup>۲</sup>. در میان این افعال فعل «توانستن» وقتی با فاعل نامعلوم بکار رود فاقد زمان گذشته است و فی‌المثل فقط «(می) توان گفت» وجود دارد، ولی فعل «شدن» (و همچنین «بایستن») هر دو صورت را دارد: می‌شود گفت، می‌شد گفت (چنانکه در بالا اشاره شد هر وقت این فعل معین باشد به جای ماضی مطلق غالباً ماضی استمراری آن استعمال می‌شود). حال اگر در دو عبارت مذکور که در آن «امکان» گفتن در دو زمان مختلف، یعنی حال و گذشته، اراده شده بدون آنکه فاعل معینی برای عمل گفتن در نظر گرفته شده باشد، به جای «امکان» بخواهیم «اجبار» را بیان کنیم ناگزیر باید بگوئیم: باید گفت، (می) بایست گفت، و عیناً همانطور که در مورد فعل «شدن» برای گذشته نمیتوانیم بگوئیم «می‌شود می‌گفت» با فعل «بایستن» هم استعمال «باید می‌گفت» غلط است، زیرا چنانکه در بالا اشاره کردیم «گفت» در اینجا مصدر مرخم است نه صیغه فعل، و اگر هم «باید گفت» بگوئیم که همان زمان حال است، پس ناچاریم که مصدر را به حال خود گذشته فعل بایستن را در زمان ماضی بکار ببریم و بگوئیم «می‌بایست» گفت. البته چنانچه پای احتجاج به میان آید می‌توان گفت که در این مورد باید زمان گذشته را به صورت «باید گفته می‌شد» بکار برد ولی این هم

۱- مقبوض ضمیر on در فرانسه و ضمیر man در آلمانی است.

۲- گلستان، باب اول، حکایت اول، و نیز ر. حواشی مقاله آقای دکتر باطنی (۱)

درست نیست، زیرا اولاً «گفته می‌شد» مصدر نیست و ثانیاً فاعل پذیراست، یعنی ممکن است بگوئیم «باید از طرف من گفته می‌شد» و ثالثاً به فرض هم که قبول کنیم که در این مورد خاص باید از استعمال صورت مصدری صرف نظر و به جای آن از صورت مجهول فعل استفاده کرد، باز هم مسأله حل نمی‌شود، زیرا این روش قابل تعمیم نیست، یعنی چنانچه فعل مورد نظر بی مفعول و بنابراین ساختن مجهول از آن نامیسر باشد مثلاً می‌بایست بگوئیم «باید رفته می‌شد» که البته بی معنی و غلط است.

ممکن است مخالفان این نظریات به یکی از چند عبارت مشهور متوسل شده بگویند «زبان ریاضیات نیست» یعنی زبان را نمی‌توان در همه موارد مانند محاسبات ریاضی در چهارچوب فرمولها مقید ساخت؛ و یا اینکه «دستور از زبان گرفته شده، نه زبان از دستور» و یا «استثناء مؤید قاعده است». جواب این است که البته همه این عبارات بنفسه صحیح و متین است ولی نه در اینجا، زیرا در این مورد نصی وجود دارد که راه را بر هر گونه اجتهادی می‌بندد و این نص استعمال صحیح این فعل در بعضی از شهرستانها (و احياناً همه آنها؟) است. می‌دانیم که زبان فارسی در شهرستانها در بسیاری موارد «دست نخورده‌تر» و در نتیجه اصیل‌تر و درست‌تر است، چنانکه در کرمان فعل «بایستن» را عیناً به صورتی که ذکر شد و طبق قاعده دستوری بکار می‌برند و فی‌المثل هرگز نمی‌گویند «باید می‌رفت» و به جای آن «می‌بایست برود» رایج است. طبق تحقیقی که بعمل آورده‌ام در یزد و اصفهان هم نحوه استعمال این فعل همین است و بعید نیست که در بسیاری از شهرستانهای دیگر نیز جز این نباشد. شکی نیست که در اینجا نمی‌توان گفتار شهرستانها را محلی و گویش تهران را صحیح دانست، زیرا اگر قرار باشد میان دو گفتار یا دو کاربرد مختلف کلمات یکی درست و دیگری محلی (و در نتیجه نادرست) شناخته شود، لامحاله آن نادرست است که برخلاف موازین دستوری است نه آنکه موبه موباً آن منطبق است.

در اینجا می‌خواهم به گفته استاد صفا استناد کنم که چندین ماه پیش طی

یک سخنرانی در اصفهان گفتند «تهرانیها زبان فارسی را خراب کرده‌اند»، و در تأیید بیشتر آن مورد دیگری از «هنرنمایی» تهرانیها را در خراب کردن زبان فارسی ذکر و ختم مقال کنم: در تهران وقتی که بخواهند به کسی بگویند: «تقصیر از خود تو است، حق بود که این کار را نکنی»، می‌گویند: «می‌خواستی نکنی»، که مترادف صوری آن می‌شود: «قصده داشتی نکنی» که مطلقاً مراد نیست. ولی در کرمان در همین مورد می‌گویند: «می‌بایست نکنی» (نه: باید نمی کردی!) که مترادف آن «لازم بود نکنی» یعنی عیناً همان مفهومی است که در اینجا اراده شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی